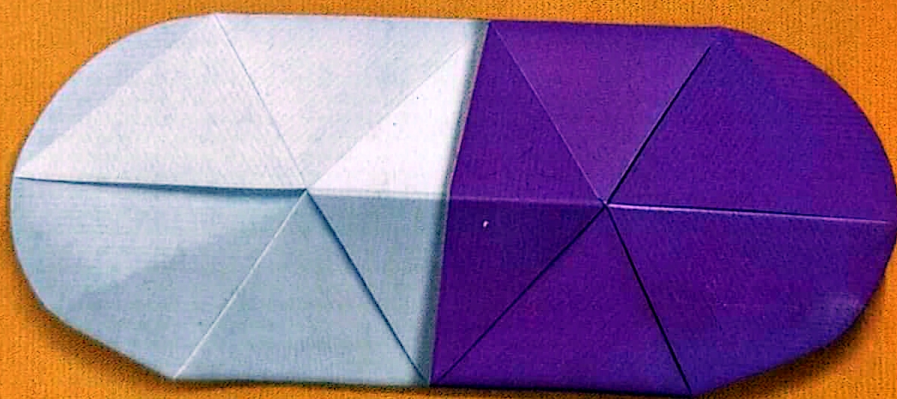


مجموعه کتاب های
پیش

خلاصه کیسولی

عربی ۳

- خلاصه تمام قواعد امتحان نهایی
- خلاصه تمام نکات فن ترجمه
- واژه نامه الفبایی



مهروماه



هومان

خلاصه قواعد

درس ۱: حروف مشبّه و «لا» نفی جنس

حروف مشبّه

۱. إِنَّ (قطعاً، همانا، بی شک) ← در ابتدای جمله می آید و بر تمام جمله بعد از خود تأکید می کند.
 ۲. أَنَّ (که) ← بین دو جمله می آید و آن ها را به هم وصل می کند.
 ۳. كَأَنَّ (گویى، انگار، مانند) ← برای «حدس و گمان یا تشبیه» به کار می رود.
 ۴. لَكِنَّ (ولی، اما) ← برای «رفع ابهام» از جمله قبل از خود و تکمیل آن به کار می رود.
 ۵. لَيْتَ (کاش) ← برای بیان «آرزو» به کار می رود.
 ۶. لَعَلَّ (شاید، امید است) ← برای بیان «امید و گمان» به کار می رود.
- فَن ترجمه: «لَعَلَّ» / «لَيْتَ» + مضارع = مضارع التزامی **مثال** لَيْتَنَا نَذْهَبُ. ← کاش برویم.

«لا» نفی جنس

- اسم بعد از «لا» نفی جنس، یک اسم «دار، بدون» ال، بدون تنوین و نکره می باشد.
- ترجمه آن به صورت «هیچ ... نیست» و «هیچ ... ندارد» می باشد. **مثال** لَا عِلْمَ لَنَا. ← هیچ دانشی نداریم.

درس ۲: حال

حال

- همان قید حالت فارسی است که در عربی دو نوع دارد:
۱. حال مفرد: یک اسم منصوب بدون «ال» و با معنای وصفی است که معنای قید حالت دارد و معمولاً در اواخر جمله می آید. **مثال** رَجَعَ الْأَبُ ضَاحِكًا. ← پدر، خندان بازگشت.
 ۲. حال از نوع جمله (جمله حالیه): با فرمول «ضمیر (مبتدا) + خبر» می آید. **مثال** رَأَيْتُ الْمُعَلِّمَ وَهُوَ مَرِيضٌ. ← معلم را دیدم، در حالی که بیمار بود.
- اسمی که حال، حالت آن را بیان می کند، «مرجع حال» یا «صاحب حال» نام دارد که اسمی معرفه است و محلی از اعراب ندارد.
- حواستان باشد مفعول و صفت را با حال اشتباه نگیرید. **مثال** شَاهَدَ صَدِيقِي مُؤْمِنًا شَاتِبًا.
مفعول صفت

درس ۳: اسلوب استثناء و کاربرد «إِلَّا»

- ساختار استثناء: «مُسْتَثْنَى مِنْهُ» + «إِلَّا» + «مُسْتَثْنَى» **مثال** أَقُولُ كُلَّ كَلَامٍ إِلَّا الْكَذِبَ. ← هر سخنی را می گویم، به جز دروغ.
گروه، مجموعه زیرمجموعه گروه، مجموعه زیرمجموعه
- اگر در جمله ای، مستثنی منه حذف شده باشد و جمله قبل از «إِلَّا» هم منفی باشد، ساختار حصر داریم و ترجمه اش به دو صورت منفی به همراه «به جز، مگر» و مثبت تأکیدی به همراه «فقط، تنها» درست است. **مثال** مَا فَازَ إِلَّا سَعِيدٌ. ← فقط سعید برنده شد. / (کسی) جز سعید برنده نشد.

درس ۴: مفعول مطلق

- مفعول مطلق مصدری است منصوب از جنس فعل جمله که پس از آن می آید و بدون «ال» است، پس یک فعل و یک اسم هم ریشه داریم؛ اگر مصدر تنها باشد، مفعول مطلق تأکیدی است و اگر با صفت یا مضاف الیه بیاید، مفعول مطلق نوعی است.
- مثال** شَجَعَ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمْ تَشْجِيعًا. ← تماشاچیان، تیمشان را واقعاً تشویق کردند. (م.م. تأکیدی)
فعل مصدر هم ریشه (تنها)
- عَلَيْنَا أَنْ نَحْتَرِمَ وَالِدَيْنَا إِحْتِرَامًا كَثِيرًا. ← ما باید به پدر و مادرمان، بسیار احترام بگذاریم. (م.م. نوعی)
فعل مصدر هم ریشه صفت
- بَكَى رَجُلٌ فِي الْمَرَامِسِ بُكَاءَ الْأَطْفَالِ. ← یک مرد در مراسم، مانند کودکان گریه کرد. (م.م. نوعی)
فعل مصدر هم ریشه مضاف الیه

محل‌های اعرابی (نقش‌ها)

- ۱ مبتدا: اسم یا ضمیری است که در ابتدای جمله اسمیه می‌آید.
- ۲ خبر: پیام اصلی است که درباره مبتدا داده می‌شود. (انواع خبر در نهایی: اسم / فعل / جار و مجرور)
- ۳ فاعل: انجام دهنده کار است که پس از فعل معلوم می‌آید و مرفوع است (أ، إ، ان، ون). **قَامَ الْحُضَارُ.**
- ۴ مفعول: کسی یا چیزی است که کار روی آن انجام می‌شود و بعد از فعل گذرامی آید (انواع مفعول: اسم / ضمیر متصل) و منصوب است (أ، إ، ان، یَن). **شَاهَدْتُ الْحُضَارَ.**
- ۵ جار و مجرور: حرف جرّ + اسم یا ضمیر
- حروف جرّ: «ب، ک، ل، مِن، فِی، عَنْ، عَلَی، إِلَى»
- ۶ مضاف الیه: اسم دوم در ترکیب اضافی است که اسم اول «ال» و تنوین ندارد. **سَوَّالُ التَّلْمِیذِ**
- ۷ صفت: اسم دوم در ترکیب وصفی است که اسم اول معمولاً «ال» یا تنوین دارد. **السَّوَّالُ الْجَدِیدِ**
- ۸ حال: ۱- اسم: رَجَعْتُ نَادِماً / ۲- جمله: و + ضمیر (مبتدا) + خبر در وسط جمله: ذَهَبْتُ وَأَنَا وَحِیدٌ.
- ۹ مستثنی: اسمی است که بلافاصله پس از «إِلَّا» می‌آید.
- ۱۰ مضاف، موصوف و مستثنی فیه بودن نقش نیست.

مرور کلمات پرسشی

- ۱ أ / هَلْ (آیا) **جواب** نعم / لا
- ۲ لِمَنْ (برای چه کسی؟) **جواب** لِـ + اسم / ضمیر...
- ۳ لِمَاذَا (برای چه چیزی، چرا؟) **جواب** لِـ، لِأَنَّ + ...
- ۴ أَيْنَ (کجا؟) **جواب** قید مکان / فی + مکان
- ۵ مِنْ أَيْنَ (اهل کجا؟) **جواب** مِنْ + مکان / مکان + ئ
- ۶ مَتَى (چه زمان، کی؟) **جواب** قید زمان / فی + زمان
- ۷ أَيْ (کدام؟) **جواب** اشیاء / انسان / شغل و...
- ۸ مَنْ (از چه چیزی؟) = مِمَّا **جواب** مَنْ + ...
- ۹ عَنْ (از چه چیزی، درباره چی؟) = عَمَّا **جواب** عَنْ + ...
- ۱۰ مَنْ (چه کسی، کیست؟) **جواب** انسان
- ۱۱ مَا (چه چیزی، چیست؟) **جواب** غیرانسان
- ۱۲ كَيْفَ (چگونه، چگونه؟) **جواب** اسم / ج.م
- ۱۳ كَمْ (چه تعداد، چند تا؟) **جواب** اعداد اصلی
- ۱۴ بِمَاذَا (با چه وسیله‌ای؟) = بِمِ **جواب** بِ + وسیله

زمان فعل‌ها

- ۱ ما + ماضی **جواب** ماضی منفی **جواب** مَا ذَهَبَ **جواب** نرفت
- ۲ لا + مضارع **جواب** مضارع منفی **جواب** لَا يَذْهَبُ **جواب** نمی‌رود
- ۳ لَمْ + مضارع **جواب** ماضی ساده منفی / ماضی نقلی منفی **جواب** لَمْ يَذْهَبْ **جواب** نرفته است
- ۴ قَدْ + ماضی **جواب** ماضی نقلی **جواب** قَدْ ذَهَبَ **جواب** رفته است
- ۵ قَدْ + مضارع
- ۶ گاهی + مضارع اخباری **جواب** قَدْ يَذْهَبُ **جواب** گاهی می‌رود
- ۷ شاید + مضارع التزامی **جواب** قَدْ يَذْهَبُ **جواب** شاید برود
- ۸ کان + ماضی / کان + قد + ماضی **جواب** ماضی بعید **جواب** كَانَ ذَهَبَ / كَانَ قَدْ ذَهَبَ **جواب** رفته بود
- ۹ کان + مضارع **جواب** ماضی استمراری **جواب** كَانَ يَذْهَبُ **جواب** می‌رفت
- ۱۰ س، سوف + مضارع **جواب** آینده **جواب** سَيَذْهَبُ **جواب** خواهد رفت
- ۱۱ لَنْ + مضارع **جواب** آینده **جواب** لَنْ يَذْهَبَ **جواب** نخواهد رفت
- ۱۲ لَنْ + مضارع
- ۱۳ لَنْ + مضارع **جواب** برای اینکه **جواب** لَيْذْهَبَ **جواب** برای اینکه برود
- ۱۴ لَنْ + مضارع **جواب** باید **جواب** لَيْذْهَبَ **جواب** باید برود
- ۱۵ اگر نون از آخر فعل مضارع افتاد، به جای مضارع در جمله دقت کنید. اگر اول جمله بود، معنای «باید» دارد و اگر وسط جمله بود، معنای «برای اینکه» دارد. ضمناً «ل» با صیغه مخاطب قطعاً امر نیست و معنای «تا، برای اینکه» دارد.

- مثال** لِيَذْهَبُوا إِلَى الْمَدْرَسَةِ. ← باید به مدرسه بروند.
- حاولْتُ لأَنْجَحَ. ← تلاش کردم برای اینکه موفق شوم.
- نکته** «لِ، عِنْدَ» در اول جمله + اسم یا ضمیر ← دارد
- مثال** لَكَ كِتَابٌ ← کتابی داری / لِلْمُعَلِّمِ سَيَّارَةٌ. ← معلم یک ماشین دارد.
- ۱۱** لای نهی + **مخاطب** ← نَذْ + بن مضارع ← لا تَذْهَبْ ← نرو
غیرمخاطب ← نباید + مضارع التزامی ← لا تَذْهَبْ ← نباید برویم
- نکته** در ترجمه امر و نهی مخاطب از «باید» و «نباید» استفاده نمی‌کنیم!
- مثال** لا تَذْهَبْ ← نباید بروی (X) نرو (✓)
- اِذْهَبْ ← باید بروی (X) برو (✓)
- ۱۲** لای نفی جنس ← هیچ + اسم نکره + نیست / ندارد
- مثال** لا سَوَّالَ صَعْبٌ. ← هیچ سؤالی سخت نیست.
- لا عِلْمَ لَكَ ← هیچ دانشی نداری. / هیچ دانشی برای تو نیست.
- ۱۳** ادات شرط ← إِنْ، مَنْ، مَا، إِذَا ← حتماً اول جمله می‌آیند!
- ادات شرط +
- مضارع + مضارع** ← مضارع التزامی + مضارع اخباری
مثال مَنْ يَذْهَبُ يَصِلُ. ← هر کس برود می‌رسد.
- ماضی + ماضی** ← مضارع التزامی + مضارع اخباری / ماضی ساده + ماضی ساده
مثال مَنْ ذَهَبَ وَصَلَ. ← هر کس برود می‌رسد. / هر کس رفت، رسید.
- ۱۴** «أَنْ، لِ، حَتَّى، كَى، لَكَى، لَيْتَ، لَعَلَّ» + مضارع ← مضارع التزامی **مثال** أَنْ تَذْهَبَ ← که بروی
- لَيْتَكُمْ تَفْهَمُونَ ← کاش بفهمید
- ۱۵** فعل مجهول **ماضی** «تُ» ← ضَرِبَ: زده شد
مضارع «تُ» ← يُضْرَبُ: زده می‌شود
- مجهول: معمولاً با «شدن» ترجمه می‌شود. ← دیده شد، نوشته می‌شود
- ۱۶** ماضی +
- ماضی** ← ماضی بعید یا ساده
مضارع ← ماضی استمراری
- مثال** شَاهَدْتُ رَجُلًا جَلَسَ. ← مردی را دیدم که نشسته بود. (نشست)
- شَاهَدْتُ رَجُلًا يَضْحَكُ. ← مردی را دیدم که می‌خندید.
- ۱۷** «و + ضمیر» در وسط جمله ← در حالی که
- مثال** قَامَ الْمُعَلِّمُ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْنَا. ← معلم برخاست در حالی که به ما نگاه می‌کرد.
- ۱۸** جمله منفی (حصر) + إِلَّا ← هم ترجمه مثبت درست است هم منفی.
- مثال** مَا ذَهَبَ إِلَّا عَلَيَّ. ← فقط علی رفت. (✓) [کسی] جز علی نرفت. (✓)
- «فقط، تنها» دقیقاً به جای «إِلَّا» می‌آید نه در جای دیگری از جمله.
- ۱۹** مفعول مطلق تأکیدی ← قید تأکید، قبل از فعل می‌آید.
- مثال** اعْتَمَدْتُ عَلَى نَفْسِي اعْتِمَادًا. ← به خودم واقعاً اعتماد می‌کنم.
- مفعول مطلق نوعی با صفت ← از خود صفت استفاده می‌کنیم.
- مثال** اجْتَهِدْنَا اجْتِهَادًا جَمِيلًا. ← به زیبایی تلاش کردیم.
- مفعول مطلق نوعی با مضاف الیه ← مثل، مانند
- مثال** قَرَأْتُ الْقُرْآنَ قِرَاءَةً الْأَبِّ. ← مانند پدر، قرآن را خواندم.
- ۲۰** «هناك» اول جمله + اسم ← وجود دارد / هست ← «آن جا» غلط است.
- مثال** هناك مسائل. ← مسئله‌هایی وجود دارد.

باب‌های مزید

ماضی	مضارع	امر	مصدر	اسم فاعل	اسم مفعول
أَفْعَلْ	يُفْعِلُ	أَفْعِلْ	إِفْعَالٌ	مُفْعِلٌ	مُفْعَلٌ
فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	فَعَّلْ	تَفْعِيلٌ	مُفَعِّلٌ	مُفَعَّلٌ
فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	فَاعِلْ	مُفَاعَلَةٌ	مُفَاعِلٌ	مُفَاعَلٌ
إِفْتَعَلَ	يُفْتَعِلُ	إِفْتَعِلْ	إِفْتِعَالٌ	مُفْتَعِلٌ	مُفْتَعَلٌ
إِنْفَعَلَ	يُنْفَعِلُ	إِنْفَعِلْ	إِنْفِعَالٌ	مُنْفَعِلٌ	-
إِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	إِسْتَفْعِلْ	إِسْتِفْعَالٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعَلٌ
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلْ	تَفَعُّلٌ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعَّلٌ
تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلْ	تَفَاعُلٌ	مُتَفَاعِلٌ	مُتَفَاعَلٌ

- حرکت وسط (عین الفعل) در ماضی‌ها فتحه (ـَ) دارد. ← أَخْرَجَ، احْتَرَمُوا
- حرکت وسط (عین الفعل) در مضارع و امرها کسره (ـِ) دارد. ← يُخْرِجُ، اُخْرِجْ
- دو باب «تَفَعَّلَ» و «تَفَاعَلَ» در هر سه حالت فتحه (ـَ) دارند، پس وزن‌های «تَفَعَّلَا، تَفَعَّلُوا، تَفَعَّلْنَ» و «تَفَاعَلَا، تَفَاعَلُوا، تَفَاعَلْنَ» هم می‌توانند ماضی باشند و هم امر. **مثال** هُم تَكَلَّمُوا ← ماضی / أَنْتُمْ تَكَلَّمُوا ← امر
- **نکته** از آنجایی که باب «انفعال» لازم است، از آن، اسم مفعول ساخته نمی‌شود.

انواع اسم

۱ اسم فاعل

اسمی که بیانگر انجام دهنده کار یا دارنده حالت است و دو نوع دارد.

الف اسم فاعل از فعل ثلاثی مجزؤه: بر وزن «فاعِل» (فَالٌ) می‌آید. **مثال** فاعِل ← حامِد / فَالٌ ← ضَالٌ

■ جمع آن بر وزن فُعَال ← کُفَّار
فَوَاعِل ← نوابغ

ب اسم فاعل از فعل ثلاثی مزید: بر وزن «مُ + فاعِل» (یکی مانده به آخر) می‌آید. **مثال** مُقَاتِل، مُؤْمِن

■ جمع سالم آن وَن: مُؤْمِنُونَ
يَن: مُؤْمِنِينَ
ات: مُؤْمِنَات

■ ترجمه ← نده، ار، **امثال** سامِع ← شنونده، شنوا

۲ اسم مفعول

اسمی است که کار روی آن انجام شده است و دو نوع دارد:

الف اسم مفعول از فعل ثلاثی مجزؤه: بر وزن «مَفْعُول» (مَوْعُول) می‌آید.

مثال مَفْعُول ← مَنْصُور / مَوْعُول ← مَوْضُوع

■ جمع آن بر وزن مَفَاعِلِ **مثال** مَفَاهِيم، مَحَاصِل

ب) اسم مفعول از فعل ثلاثی مزید: بر وزن «مُد + ے» (یکی مانده به آخر) می آید. **مثال** مُحْتَرَم، مُعَيَّن

وَنَ: مُحْتَرَمُونَ
يَنَ: مُحْتَرَمِينَ
ات: مُحْتَرَمَات

■ جمع سالم آن

■ ترجمه

اسم، صفت + شده **مثال** مسموع ← شنیده شده
مورد + اسم **مثال** مُحْتَرَم ← مورد احترام

۳ اسم مبالغه

اسمی است که بر وزن «فَعَال» یا «فَعَالَة» می آید و سه حالت دارد

صفت ← عَلَام
شغل ← بَزَّاز
ابزار ← سَيَّارَة

وَنَ: عَلَامُونَ
يَنَ: غَفَّارِينَ
ات: سَيَّارَات

■ جمع سالم

■ ترجمه

صفت ← بسیار، خیلی ← عَلَام ← بسیار دانا
شغل، ابزار ← بی تغییر ← صَيَّاد ← شکارچی

۴ اسم مکان

اسمی است که به معنای جا یا مکان می باشد و بر وزن های زیر می آید:

مَفْعَل: مَكْتَب
مَفْعِل: مَخْفِل
مَفْعَلَة: مَدْرَسَة

← جمع ← مَفَاعِل ← مَدَارِس

■ ترجمه ← مکان / ... / ... گاه ← مَعْبَد ← مکان عبادت / عبادتگاه

۵ اسم تفضیل

اسمی است که معنای «تر» یا «ترین» دارد و به صورت های زیر می آید:

أَفْعَل، أَفْل، أَفْعَى ← أَكْبَر، أَصْخ، أَقْوَى ← جمع مکسر ← أَفَاعِل ← أَكْبَر
فُعْلَى ← صُغْرَى، كُبْرَى ← جمع سالم ← ات ← فُضْلِيَّات

■ ترجمه

همیشه با «تر» ← أَصْغَر، الْأَصْغَر، أَصْغَرِ مِنْه ← کوچک تر
همراه مضاف الیه ← تَرِين ← أَصْغَرِ النَّاسِ ← کوچک ترین مردم

مضاف الیه: تَرِين ← خَيْرِ النَّاسِ: بهترین مردم
■ خَيْر، شَرّ + مِن: تَر ← شَرّ مِنْكُمْ: بدتر از شما

■ «خیر» و «شَرّ» در دو حالت بالا اسم تفضیل هستند.

■ اگر «ال» بگیرند، قطعاً اسم تفضیل نیستند. ← الخَيْر، الشَّرّ (خوبی، بدی)

مرور صورت سؤال های امتحانی

- ۱ تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. ← کلماتی را که زیر آن ها خط است ترجمه کن.
- ۲ عَيِّنِ الْمُتَرَادِفَ وَالْمُتَضَادَّ. ← مترادف و متضاد را معین کن.
- ۳ كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ. ← دو کلمه اضافی است.
- ۴ عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي الْمَعْنَى. ← کلمه ناهماهنگ را از نظر معنا معین کن.
- ۵ أَكْتُبْ جَمْعَ الْكَلِمَةِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. ← جمع کلمه ای را که زیر آن خط است بنویس.
- ۶ تَرْجِمِ الْآيَاتِ وَالْعِبَارَاتِ إِلَى الْفَارْسِيَّةِ. ← آیه ها و عبارات را به فارسی ترجمه کن.
- ۷ عَيِّنِ نَوْعَ الْكَلِمَاتِ. ← نوع کلمه ها را مشخص کن. (از نظر وزن شان)
- ۸ كَمِّلِ الْفَرَاغَ. ← جای خالی را کامل کن.
- ۹ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ. ← نقش کلماتی را که زیرشان خط است معین کن.
- ۱۰ مَيِّزْ فِي الْعِبَارَاتِ. ← در عبارات ها مشخص کن (موارد خواسته شده را).
- ۱۱ إِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَ ثُمَّ أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ. ← متن زیر را بخوان سپس به سؤالات جواب بده.



واژه‌نامه الفبایی

الف

آت: بده (فعل امر «آتی»)	أَدِيب: سخن دان «جمع: أدباء»	أَعَانَ (يُعِينُ): یاری کرد
آلاف: هزاران «مفرد: ألف»	إِذْ: ناگهان، در آن هنگام	أَعْلَوْنَ: برتران «مفرد: أعلى»
آلة: وسیله، ابزار	أَذَنْبَ: گناه کرد	أَعْطَى: داد، بخشید
آلَمَ (يُؤْلِمُ): به درد آورد	أَرْبَعَاءَ: چهارشنبه	أَعْظَمَ: بزرگ‌تر «جمع: أعظم»
آلهة: خدایان «مفرد: إله»	إِرْضَاءَ: راضی کردن، خشنود کردن	أَعْلَى: بالا، بالاتر، بالاترین
إِيتَاعَد: دور شدن	أَرَى: می بینم	أَعْنَى (أَعْنُ + نون وقایه + ی): مرا یاری کن
إِبْن: پسر «جمع: أبناء»	أُرِيدُ (أُرَادَ): می خواهم	أَغْرَبَ: غریب‌ترین
إِتَّسَعَ: فراخ شد	إِزْدَادَ: زیاد شد	شگفت‌انگیزترین
إِتَّصَلَ بِ: با ... تماس گرفت	إِسْتَطَاعَ (يَسْتَطِيعُ): توانست	أَغْنَى: بی نیاز گردانید
أَثَرَ (يُؤْثِرُ): اثر گذاشت	إِسْتَعَانَ (يَسْتَعِينُ): یاری خواست	الأغْنَى: بی نیازکننده‌تر
أثر: اثر «جمع: آثار»	إِسْتَعْفَرَ (يَسْتَغْفِرُ): آمرزش خواست	بی نیازکننده‌ترین
إِجْلَالَ: گرمی داشتن	إِسْتَكْبَرَ: تکبر ورزید، خود را بزرگ دید	أَفْلَامَ: فیلم‌ها «مفرد: فِلم»
أَجْلَسَ (يُجْلِسُ): نشانید	إِسْتَلَمَ: دریافت کرد	أَقَامَ (يُقِيمُ): برپا داشت
الأحبالُ الصَّوتِيَّةُ: تارهای صوتی	إِسْتَلَمَ الْحَجَرَ: سنگ رامسح کرد	أَقَامَ الْوَجْهَ: روی آورد (اصطلاح است)
«مفرد: حبل»	إِسْتِهْزَأَ بِ: ریشخند کردن	أَقْرَبَاءَ: نزدیکان «مفرد: قَرِيب»
أَحْبَاءَ: دوستان «مفرد: حبيب»	إِسْتَوَى: برابر است، برابر شد	إِقْتَرَبَ: نزدیک شد
أَحْضَرَ: آورد، حاضر کرد	أُسْرَةَ: خانواده	أَقْمَارَ: ماه‌ها «مفرد: قَمَر»
أَحَقُّ: شایسته‌تر	أَسْفَلَ: پایین، پایین‌تر	أَقِيمَ وَجْهَكَ: روی بیاور
أَحْلَامَ: رؤیاها «مفرد: الحُلم»	أَسْمَاكُ الزَّيْنَةِ: ماهیان زینتی	إِكْتَشَفَ: کشف کرد
إِحْمِنِي (إِحْمِ + نون وقایه + ی): از من نگهداری کن	أَسْوَأُ: بدتر، بدترین	أَكْرَمَ (يُكْرِمُ): گرمی داشت
أَخ: برادر «جمع: إخوان، إخوة»	أَسْوَدَ: سیاه	إِلَهَ: معبود «جمع: آلِهَة»
إِخْتَفَاءَ: پنهان شدن	إِشْتَأَقَ (يَشْتَأِقُ): مشتاق شد	أَمَارَةً: بسیار دستوردهنده
إِخْتِيَارَ: برگزیدن، انتخاب	إِشْتَدَّ: شدت گرفت	أَمْتَعَ: لذت بخش‌تر
أَخَذَ: گرفت، بُرد، برداشت	أَشَدَّ: سخت‌تر، سخت‌ترین	إِمْتَنَعَ: خودداری کرد
أَخَذَ إِلَى: بُرد	أَصْبَحَ: شد، گشت، گردید	أَمِيرَ: پادشاه، فرمانده
أداء: انجام	إِصْطَلَمَ (يَصْطَلِمُ): برخورد کرد	«جمع: أَمْرَاء»
أداة: وسیله	أَصْلَ: ریشه، اصل و نسب، نژاد	أَنْبَتَ: رویانید، رویاند
إِدَّعى: ادعا کرد	أَصْنَامَ: بت‌ها «مفرد: صَنَم»	إِنْتَصَرَ: پیروز شد
أَدَى (يُؤْدِي): انجام داد، منجر شد	أَضَاعَ (يُضِيعُ): تباہ کرد	إِنْتَقَلَ (يَنْتَقِلُ): جابه‌جا شد
	أَضَافَ (يُضِيفُ): افزود، اضافه کرد	إنجليزية: انگلیسی
	أَطْلَقَ: رها کرد	

انز (اناز - ئنیز): روشن کن

انْسَحَبَ (نَسَحَ حَب):

عقب نشینی کرد

انْشَدَ: سرود

انْشَرَحَ: شادمانی

انْشَوْدَ: سرود «جمع: اناشید»

انْقَاز: نجات، نجات دادن

انْقَذَ: نجات داد

انْقِطَاع: بریده شدن

انْكَز: ناشناخته شمرد

انَّ: همانا، بی گمان، زیرا

انَّ: که

انْما: تنها، فقط

انْهار: رودها «مفرد: نهر»

ب

باکیت: گریان

بِحَاجَةٍ (إِلَى): نیازمند [به]

بَحَثَ عَنْ: جست و جو کرد

بَدَّوْا يَتَهَامِسُونَ: شروع به

پچ پچ کردند، شروع کردند

پچ پچ کنند

بَسَمَات: لبخندها

بِضَاعَة: کالا

بِطَاقَة: بلیط، کارت

بَطْحَاء: دشت مکه (نام یک

مکان است.)

بَعَثَ: رستاخیز

بَغْتَة: ناگهان

بَقِيَ: ماند

بَكَمَاء لال (مذْكَر: أَبْكَم)

بَکَی (بَکَی): گریه کرد

بِلَاد: کشور، شهرها «مفرد: بَلَد»

بَلَغَ: بلعید

بَلَغَ: رسید

بِنْت: دختر

بَنَى (بَنَى): ساخت

بُنَى: پسرکم

بَنَى أُمِّيَّة: پسران امیه، نام

یکی از سلسله‌ها

بُنَيَانٌ مَرصُوفٌ: ساختمانی استوار

بُنَيْتِي: دخترکم

بُهَائِم: چهارپایان «مفرد: بُهَيْمَة»

بُيُوت: خانه «جمع: بُيُوت»

بُيُوتًا: در حالی که

بُيُوتًا: آشکار کرد، بیان کرد

ت

تَأْدِيب: ادب آموختن، ادب

یاد دادن، ادب کردن

تَأَكَّدَ: مطمئن شد

تَبَيَّعَ: تعقیب کرد

تَجَرِبَة: تجربه «جمع: تَجَارِب»

تَجَنَّبَ (تَجَنَّبَ - يَتَجَنَّبُ):

دوری کردن

تَحْدِيد (حَدَد - يُحَدِّدُ):

محدود کردن

تَذَكَّرَ: به یاد آورد

تَسَاقَطَ: پی در پی افتاد

تَشَرَّفَ: بزرگی یافت، مشرف شد

تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد

تَصْلِيح: تعمیر

تَظَاهَر: وانمود کرد

تَعَاُف: یکدیگر را شناختن،

با یکدیگر آشنا شدن

تَعَبَّدَ: عبادت کرد

تَقَاطَع: یکدیگر را قطع کردن

تَقَاعَدَ: بازنشسته شد

تَقَدَّمَ (يَتَقَدَّمُ): پیشرفت کرد

تَقْدِير: قدردانی، ستایش

تَقَرَّبَ: نزدیک شد

تَقَى: پرهیزگار

تَكَاتَبُوا: با یکدیگر نامه نگاری کردند

تَكْبَر: خود بزرگ بینی

تَكَلَّمَ (يَتَكَلَّمُ): سخن گفت

تَلْفَاز: تلویزیون

تَمَثَّلَ: تندیس، مجسمه

«جمع: تَمَائِل»

تَمَرَّذَ (يَتَمَرَّذُ): نافرمانی کرد

تَمَنَّى (يَتَمَنَّى): آرزو داشت

تَهَامَسَ: پچ پچ کرد

تَوَجَّدَ: وجود دارد، یافت می شود

تَوَلَّيْنِي: ... من درد می کند

ث

ثَانَوِيَّة: دبیرستان

ثَعْلَب: روباه

ج

جَاءَ: آمد

جَاءَ بِ: آورد

جَائِزَة: جایزه «جمع: جَوَائِز»

جَاف: خشک

جَالَسَ (يُجَالِسُ): هم نشینی کرد

جامعة: دانشگاه

جَانِبًا: کناری، گوشه ای

جَبَّار: بسیار ستمگر

جَبَل: کوه «جمع: جِبَال»

جَدِير: شایسته

جَذَع: تنه «جمع: جُدُوع»

جَزَّ: کشید

جَزَارَة: تراکتور

جُعِلَ: قرار داده شد

جَفَاف: خشکی

جَنَاح: بال

جِهَاز: وسیله

جَهَر بِ: آشکار کرد

جَوْر: ستم

جَوْز: گردو

جَوْلَة عِلْمِيَّة: گردش علمی

ح

حَاج: حاجی «جمع: حُجَّاج»

حَارِسُ الْفُنْدُق: نگهبان هتل

حَافِلَة: اتوبوس

• حال: حالت «جمع: أحوال»
• حَجَر: سنگ «جمع: حِجَارَة، أحجار»
• حَدَّث: سخن گفت
• حَدِيث: حدیث، جدید، نو
• حَدِيد: آهن
• حِرْبَاء: آفتاب پرست
• الْحَرْبُ الْمَفْرُوضَة: جنگ تحمیلی
• حَرَقَ: سوزاند
• حَرَم: محدوده احرام
• حُرِّيَّة: آزادی
• حَسِبَ: پنداشت
• حَصَلَ عَلَيَّ: به... دست یافت
• حَضَارَة: تمدن
• حَقَطَ: بخت «جمع: حُطُوط»
• حَكِيم: دانا «جمع: حُكَمَاء»
• حِلَّ: بیرون احرام
• حَلَّ: حل کرد، نازل شد، حلال شد
• حَمَامَة: کبوتر
• حَمَلَ: برداشت، حمل کرد
• حَمَلَ: تحمیل کرد
• حَمَى (يَحْمِي): حفظ کرد، نگهداری کرد
• خَنيف: یکتا پرست
• حوت: نهنگ
• حول: اطراف، پیرامون
• حَيَاء: شرم
• حَيَّ: زنده «جمع: أحياء»
• خَاسِر: زیانکار
• خِدَاع: فریب
• خُذُوا (أَمْرًا) «أَخَذَ»: بگیرید
• خُرَافَة: سخن بیهوده، موهوم پرستی
• خَشَب: چوب
• خَشِيَّة: پروا

• خَطَأ: خطا، اشتباه «جمع: أخطاء»
• خَطِيئَة: گناه «جمع: خطايا»
• خَفَضَ (يُخَفِّضُ): تخفیف داد
• خَلِيفَة: خلیفه «جمع: خلفاء»
• خَلِيل: دوست
• خِيَام: چادرها «مفرد: خَيْمَة»
• داء: بیماری
• دار: خانه
• دارِجَة: عامیانه
• دَافَعَ: دفاع کرد
• دُبُّ الْبَانَدَا: خرس پاندا
• درَاسَة: تحصیل
• دَرَسَ: درس داد
• دَرَسَ: درس خواند
• دَم: خون
• دَمَع: اشک «جمع: دُمُوع»
• دین: آیین «جمع: أديان»
• ذائِقَة: چشنده
• ذات: دارای
• ذَكَرَ: یاد کرد
• ذِکْرِیات: خاطرات «مفرد: ذِکْرَى»
• ذِکَى: باهوش
• ذَمَّ: نکوهش
• ذَنْب: گناه «جمع: ذُنُوب»
• ذَنْب: دُم
• ذَهَب: طلا
• راضی: با رضایت، خشنود
• رَاعٍ: رکوع کننده، سر فرود آورده
• رَأَى: نظر «جمع: آراء»
• رَبَّ: چه بسا
• رَجُل: مرد «جمع: رجال»
• رَجُل: پا «جمع: أرجل»
• رَجُلِي تَوَلَّمَنِي: پایم درد می کند
• رَحَل: کوچ کرد

• رَحَضَ: ارزان شد
• رُسُوم: نقاشی ها «مفرد: رَسْم»
• رَعَى: چرید، بهره مند شد
• رَغِبَ فِيَّ: به... علاقه مند شد
• رَكِبَ: سوار شد
• رَمَز: نماد، سَمْبِل «جمع: رُمُوز»
• رَمَل: شن «جمع: رمال»
• رَمَى الْجَمْرَات: پرتاب ریگ ها (در مراسم حج)
• رُوح: رحمت
• رُوح: نفس، روح
• زَارَ: دیدار کرد، زیارت کرد
• زُبْدَة: کره
• زُرْتُ: دیدار کردم
• زَلَّل: جای لغزش، لغزش
• زَمِيل: هم شاگردی «جمع: زَمَلَاء»
• زَهَقَ: نابود شد، از بین رفت
• زَوَالَ: از بین رفتن
• زیَارَة: دیدن، زیارت کردن
• زَيْت: روغن «جمع: زُيُوت»
• سَادَة: آقایان «مفرد: سَيِّد»
• سَارَ: حرکت کرد
• سَأَلَ: پرسیده شد
• سَبَّ: دشنام داد
• سَتَرَ (يَسْتُرُ): پنهان کرد
• شَدَى: بیهوده و پوچ
• سِرْوَال: شلوار
• سِعَر: قیمت «جمع: أسعار»
• سَعَى: تلاش کرد، سعی کرد
• سَعَى: دویدن، تلاش
• سَلَام: آشتی، صلح
• سَلِمَ: صلح
• سَمَحَ: اجازه داد

سَمَك: ماهی «جمع: أسماك»
سَمَكَةُ السَّهْم: ماهی تیرانداز
سِن: دندان، تیغه «جمع: أسنان»
سِنین: سال‌ها «مفرد: سَنَة»
سَهَر: بیدار ماند
سَهْل: دشت، آسان «جمع: سهول»

سُور: دیوار
سَوِي: به جز
سَيْرَة: روش و کردار، سرگذشت
سَيَّاح: گردشگران «مفرد: سائح»

ش شاعر: شاعر «جمع: شُعراء»
شَدَائِد: سختی‌ها «مفرد: شَدِيدَة»
شُرْطِي: پلیس
شَر: بدی «جمع: شُرور»
شَعَائِر: مراسم «مفرد: شَعِيرَة»
شُعْب: ملت «جمع: شُعوب»
شَلَال: آبشار
شِمَال: چپ
شَمَال: شمال

ص صَاد: شکار کرد
صَحْفِي: روزنامه نگار
صَحِيفَة: روزنامه «جمع: صُحُف»
صَخْرَة: تخته سنگ، صخره
«جمع: صُخور»
صَدْر: سینه «جمع: صُدور»
صَدِيق: دوست «جمع: أَصْدِقَاء»
صِرَاع: کشمکش
صِغَار: کودکان «مفرد: صَغِير»
صَفَا: تخته سنگ
صَف: صف، ردیف ایستادن
صَلَح (يُصْلَحُ): تعمیر کرد
صَنَم: بت «جمع: أصنام»
صَيِد: شکار، شکار کردن

ض ضَائِر: زیان رساننده
ضَاغ: تباه کرد
ضَاق (يُضِيقُ): تنگ شد
ضَغ: قرار بده
ضَعَف: ضعیف شد

ط طَاف (يَطُوفُ): طواف کرد، چرخید
طَاهِر: پاک، پاکیزه
طَبَخ: پخت
طَبَخ: چاپ کرد
طَرَح: مطرح کرد
طَرَد: با تندی راند، دور کرد
طَرَق: کوبید
طَعَام: خوراک «جمع: أَطْعِمَة»
طَيَّران: پرواز، پرواز کردن
طِين (طِينَة): گِل، سرشت

ظ ظَاهِرَة: پدیده «جمع: ظَوَاهِر»
ظُرُوف: شرایط «مفرد: ظَرْف»
ظَنَّن (يُظَنُّ): گمان کرد

ع عاش: زندگی کرد
عَاصِمَة: پایتخت «جمع: عَوَاصِم»
عَالِم: اندیشمند، عالم
«جمع: عُلَمَاء»
عام: سال
عَامَل: رفتار کرد
عَاوِل: کارگر «جمع: عُمَال»
عِبَاءَة: چادر، بالاپوش، ردا
عَبْد: بنده «جمع: عِبَاد»
عَجَم: غیر عرب
عِدَّة: چند، چندین
عُدوان: دشمنی

عُرب: عرب
عَرَبِيَة: گاری، واگن
عُشْب: گیاه «جمع: أعشاب»
عُش: لانه
عَصَب: پی، رشته عصبی
«جمع: أعصاب»
عَصْر: دوره، زمان «جمع: عصور، أعصار»
عُصْفُور: گنجشک «جمع: عصافير»
عَضُو: عضو «جمع: أعضاء»
عَظَم: استخوان «جمع: عظام»
عَفَا (يَعْفُو): عفو کرد
عَفَاف: پاکدامنی
عَقَل: خردورزی کرد
عَلَّق: آویخت
عَلَم: بزرگ‌تر قوم، پرچم
«جمع: أعلام»
عَلَم: یاد داد
عَلَم: یاد بده
عَلِم: دانست
عَلَى زَعَم: با وجود
عَمَر: ماندگار شد، عمر کرد
عِنْدَمَا: هنگامی که
عِيد: جشن «جمع: أعياد»
عَيْن: چشم، چشمه «جمع: أعين، عُيون»

غ غَالِب: چیره
غَالِي: گران
غَايَة: هدف
غُرَاب: کلاغ
غَضَى: بر هم نهاد (غَضَّ عَيْنُهُ: چشم برهم نهاد)
غَلَا (يَغْلُو): گران شد
غِلَاف: پوشش
غَنَى: ثروتمند «جمع: أغنياء»

ف

فائِدَة: فایده، نکته

فاخِر: افتخارکننده

فأر: موش

فأس: تبر «جمع: فُؤوس»

فاض (بَفِیض): روان شد

فخر: افتخار

فرخ: جوجه «جمع: فراخ، أفراخ»

فَرِیسَة: شکار «جمع: فرائس»

فُضَّة: نقره

فقیر: نیازمند «جمع: فقراء»

فکر: اندیشه، فکر «جمع: أفكار»

فلم: فیلم «جمع: أفلام»

فم: دهان

ق

قاتل: جنگید

قاسی (قاسیة): سخت و دشوار

قام: ایستاد

قام به ... پرداخت، انجام داد

قدیم: قدیمی «جمع: قُدماء»

قَذَفَ (يَقْذِفُ): انداخت

قرآن: خواندن، قرآن

قَرابین: قربانی‌ها «مفرد: قُربان»

قَرَب: نزدیک کرد

قریة: روستا «جمع: قُری»

قَرِیب: نزدیک، خویشاوند

«جمع: أَقرباء»

قصیر: کوتاه

قَفَر: پرید

قُم: به پا خیز، برخیز

قَمَر: ماه «جمع: أقمار»

قَمَّة: قلّه «جمع: قِمَم»

قوم: قوم، گروه «جمع: أقوام»

قوی: نیرومند «جمع: أقویاء»

قید: بند «جمع: قُیود»

قیل: گفته شد (مجهول «قال»)

قَيَّدَ (يُقَيِّدُ): به بند آورد

ک

کاد (يَکَادُ): نزدیک است

کأن: گویی، مانند

کیار: بزرگان «مفرد: کبیر»

کتاب: کتاب «جمع: کُتُب»

کتابات: نوشته‌ها

کُتَّاب: نویسندگان «مفرد: کاتب»

کَتِف (کَتِف): شانه «جمع: أَکتاف»

کتمان: پنهان کردن

کثُر: زیاد شد

کذلک: همچنین

کُرسى: صندلی «جمع: کُراسى»

کِساء: جامه

کَسَرَ: شکست، شکاند

کیلا: هر دو

کَلَّمَ (يُکَلِّمُ): سخن گفت

کُونوا: باشید

ل

لَا (بدون ضمیر متصل): حتماً

لَا تَهِنُوا (وَهْنٌ): سُست نشوید

لَا تُدْرِكْ: به دست آورده نمی‌شود،

به دست نمی‌آید

لَإِنَّ: زیرا، برای اینکه

لَئیم: فرومایه

لَجَأَ إِلَى: به ... پناه بُرد

لَحْم: گوشت «جمع: لُحوم»

لَزِمَ: همراه چیزی شد،

به چیزی آویخت

لَزِمَ الْقَنَامَ: خوابید

لَعِبَ: بازی، تفریح

لَعَلَّ: شاید، امید است

لَكِنَّ: ولی، اما

لَمَّا: هنگامی که

لِهَذَا: بنابراین

لَهُوَ: سرگرمی، خوشی

لَوْلا: اگر نبود

لَيْتَ: کاش، ای کاش

م

مائدة: سفره

مَأْخُذٌ: گرفته شده

مَادَّة: ماده «جمع: مَوَاد»

ما تَیلى: آنچه می‌آید

مُتَأَخِّرٌ: با تأخیر، دیر

مُتَتَالِی: پی‌درپی

مُتَذَكِّرٌ: به یادآورنده

مِثَال: مثال، نمونه «جمع: أمثلة»

مَجَالَات: زمینه‌ها «مفرد: مَجَال»

مُجِیب: بر آورنده، پاسخگو

مُحَافَظَة: استان

مُحِب: دوستدار، علاقه‌مند

مَحْزَم: حرام «جمع: مَحارِم»

مُخَاطَب: ماده لُزج‌مانند

مَدَح: ستایش

مَدَح: ستود، ستایش کرد

مَدَّ (مَدَّ - يَمُدُّ): دراز کن

مُدَوْنَة: وبلاگ

مَرَّ: گذران، گذشتن

مَرَّ (يَمُرُّ): گذر کرد

مُرَّ: تلخ

مَرَّات: بارها «مفرد: مَرَّة»

مَرَّر: تلخ کرد

مَرَض: بیماری

مَرْضِيَّة: مورد رضایت

مُرْعِب: ترسناک

مَرِض: بیمار «جمع: مَرْضَى»

- مَزِيَّة: مزیت، امتیاز «جمع: مَزَايا»
• مَسْأَلَة: مسئله «جمع: مَسَائِل»
• مَسْكِين: نیازمند «جمع: مَساكين»
• مَشْهَد: صحنه
• مَشَى: راه رفت، قدم زد
• مَصْدَر: منبع «جمع: مَصَادِر»
• مُصْلِح: تعمیرکار
• مُصِيبَة: بلا، پیشامد بد
• «جمع: مَصَائِب»
• مَطْبُوح: پخته شده
• مَعْبُد: محل عبادت
• «جمع: مَعَابِد»
• مُعْجَب ب: شیفته ...
• مَعْجُون: خمیر
• مَعْرِفَة: شناخت
• مُعْظَل: خراب شده
• مُفْتَرِس: درنده، شکارچی
• مَفْسَدَة: مایه تباهی
• مُفَكِّر: اندیشمند
• مَقْطُوع: قطع شده
• مِقْيَاس: معیار، سنجش
• مَكَان: جا «جمع: أَمَاكِن»
• أَمْكَنَة
• مُكَرَّرَة: تکرار شده، تکراری
• مُكْرَم: گرامی
• مُكْشَرَة: شکسته، شکسته شده
• مَكْسُور: شکسته
• مِلْف: پرونده
• مَلَك: فرشته «جمع: مَلَائِكَة»
• مَلِك: صاحب ... شد، داشت
• مَناسِك: آداب، آیین ها
• «جمع: مَناسِك، مَناسِك»
• مَنام: خواب
• مَنبَر: منبر، کرسی خطابه، صندلی
• مَن دُون: به جای
- مَن خِلال: از طریق، از میان
• به واسطه
• مَنزِل: خانه، منزل «جمع: مَنازِل»
• مَنع: باز داشت
• مِهْنَة: شغل
• مَوادُّ التَّجْمِيل: مواد آرایشی
• «مفرد: مَادَة»
• مَوْقِف: ایستگاه «جمع: مَوَاقِف»
• مَوْقِف تَصْلِيح السَّيِّئَات: تعمیرگاه خودرو
• مُؤَدَّب: ادب کننده، ادب آموزنده
• مَمِيت: مرده «جمع: أَمْوات»
- ن
- نال: دست یافت، رسید
• نام: خوابید
• نَبِي: پیامبر «جمع: أَنْبِیاء»
• نُحاس: مس
• نِزاع: کشمکش
• نُزْل: فرو فرستاده شد
• نَسَب: اصل و نسب، دودمان
• نَشَأ (نِشَأ): پرورش یافت
• نَصَب: برپا کرد، نصب کرد، قرار داد
• نَص: متن «جمع: نُصوص»
• نَقَص (نِئَقَص): کم شد
• نُقَاد: نقدکنندگان «مفرد: نَاقِد»
• نُقُوش: کنده کاری ها، نگاره ها
• «مفرد: نَقش»
• نَقی: پاک و خالص
• نَهَر: رودخانه «جمع: أَنْهار»
- 9
- واثق: مطمئن
• واصل (يُواصل): ادامه داد
• واقف: ایستاده
• وَاِنْ: اگرچه، حتی اگر، هرچند
- وَجَه: چهره، رُخ «جمع: وُجُوه»
• وَصَف: ویژگی، صفت
• «جمع: أَوْصاف»
• وَصَف (يُوصِف): توصیف کرد
• وَصَلَ (يَصِلُ): رسید
• وَضَع: حالت «جمع: أَوْضاع»
• وَطْأَة: جای پا، گام
• وَعاء: ظرف «جمع: أَوْعِيَة»
• وَفُور: زیادی
• وَقُوف: ایستادن
• وُلِدَ: زاده شد (مجهول «وُلَدَ»)
• وَلَدَ: فرزند، پسر «جمع: أَوْلاد»
• وَهَنَ: سست شد
- ی
- هَالِك: نابودشونده، فناپذیر
• هَلَاك: نابود شدن، هلاکت
• هُنَاكَ: وجود دارد، آنجا
• الهِوَاة: علاقه مندان
• «مفرد: الهَاوَى»
- ی
- يَأْأَمَة: ای مادرم
• يَد: دست «جمع: أَيْدِي»
• يَرَى: می بیند
• يُسَمِّي: نام گذاری می شود
• يُشَبِّه: شبیه به ... است، به ... شباهت دارد
• يُصَاد: شکار می شود
• يَفُوق: بیشتر از ... است، برتری می یابد
• يُقَال: گفته می شود (مجهول «يَقُول»)
• يَبْهِن: سست می شود
• يُؤْتُون (آتَى): می دهند
• يُوجَد: یافت می شود، وجود دارد